

تاریخ جنایت این نظام

در مقابل حجاب اجباری می ایستیم

و کشتار زندانیان سیاسی

را از یاد نمی بریم

هنر، برای که و برای چه



در مقابل حجاب اجباری می ایستیم

سر مقاله

قرار بگیرد. علی مطهری عضو فراکسیون امید مجلس، از نیروی انتظامی خواست با نصب دوربین در سطح شهر، کسانی را که با تذکر دهندگان و با زنان محجبه، رفتار ناشایست دارند شناسایی کرده و با آنها برخورد قاطع کنند. او این افراد را مخل نظم و امنیت اجتماعی خواند. محمد جواد حشمتی، معاون قضایی دادستان کل کشور هم، خواستار هم‌صدایی سه قوه برای برخورد با پوشش شهروندان شد.

از سویی دیگر، حاکمیت سعی می‌کند که موضوع حجاب را نرمالیزه کند تا هم بتواند از شدت خشم زنان مخالف با آن کم کند و تلاش می‌کند نشان دهد، زنان مخالف، بازچه دست کسان دیگری هستند و خودشان آگاهانه نمی‌دانند چکار می‌کنند و هم اساس حجاب را که پایه در مذهب دارد، لاپوشانی کند. مثلاً، تقلیل دادن حجاب به یک قانون و فرهنگ مثل بستن کمربند ایمنی (۱)، یا اینکه تبلیغات کشورهای غربی علیه دین اسلام و ائمه اطهار، باعث رشد بی‌حجابی و بدحجابی در کشور شده است (۲). در ۱۵ تیرماه امسال، گزارشی در رابطه با حجاب از شبکه خبر تلویزیون پخش شد. زنانی که در حالت عادی از دید حکومت بدحجاب یا کم‌حجاب تلقی می‌شوند و هنجارشکن هستند مورد مصاحبه بودند. اکثر مصاحبه‌شوندگان معتقد بودند که قانونی در مورد اینکه حجاب چگونه باشد، وجود ندارد. هدف گزارش این بود که نشان دهد، مردم (زنان) از الزام قانونی رعایت حجاب آگاه نیستند و همچنین اصرار بر رعایت حجاب، تنها به خاطر ملاحظات شرعی نیست. در نتیجه، مخالفان با حجاب، در واقع با قانون مخالف هستند. استدلالی که در برخورد آتش به اختیاران و آمران به معروف با زنان بی‌حجاب زیاد می‌شنویم، اینکه حجاب قانون است و همه موظف به رعایت آن هستند. ارائه آمار دروغین هم بخشی از سیاست نرمالیزه کردن و بی‌اهمیت جلوه دادن مبارزات زنان با حجاب اجباری است. ایوب سلیمانی، جانشین فرمانده نیروی انتظامی اعلام کرده است که بیش از ۹۰ درصد مردم به حجاب، پوشیدگی و حیا اعتقاد دارند. از این تعداد، ۴۰ درصد به حجاب شرعی و ۵۰ درصد به حجاب عرفی اعتقاد دارند.

سوال اینجا است که اگر مبارزه و مقاومت زنان در مقابل حجاب اجباری اهمیتی ندارد و چند نفر در این گوشه و آن گوشه یک کارهایی می‌کنند و اگر حجاب مسأله‌ای سیاسی نیست، چرا از صبح تا شب همه ارکان و اعضاء طبقه حاکم خود را به آب و آتش می‌زنند و دهان‌هایشان کف می‌کند و یقه خود را پاره می‌کنند؟ چرا برایش همایش برپا می‌شود و لمپن‌های مذهبی به زنان معترض و مقاوم در مقابل آمرین به معروف، هتاک می‌کنند؟ چرا سپاه برای مقابله با بدحجابی به کمک ناجا می‌آید؟ مقابله با حجاب اجباری خواب از چشم مرتجعان ربوده است و تبدیل به مسأله امنیتی شده است. (۳)

دور جدید فشار، آن‌طور که در داخل و بعضی از رسانه‌های خارج کشوری بیان می‌شود، به دلیل فصل تابستان و تمایل زنان به بدحجابی و کم‌حجابی ناشی از گرما نیست. این یورش در فضای سیاسی‌ای اتفاق می‌افتد که پیش از این، مشابه آن نبوده

این روزها، حجاب اجباری سر خط داغ اخبار ایران است. مسئولین حکومتی در رده‌های مختلف شاخه و شانه می‌کشند و از الزام پیروی از این قانون می‌گویند. حجاب اجباری همیشه جزو مهمترین تضاد زنان با حکومت در جامعه ایران بوده است. اما در زمان‌هایی اشکال حادثی به خود گرفته است. از جمله از دو سال پیش و بعد از اعتراضاتی که «حرکت دختران خیابان انقلاب» نام گرفت. آتش به اختیاران حکومتی و غیر حکومتی در خیابان‌ها و اماکن عمومی و خصوصی با زنان «بدحجاب» درگیر می‌شوند و برخوردهای قهرآمیز می‌کنند. کمربند سرکوب زنان هر روز سفت‌تر می‌شود. در دوماه گذشته این سرکوب‌ها شدت بیشتری پیدا کرده است. دستگیری فعالین زن، بلا تکلیف نگهداشتن آن‌ها، انتقال به زندان‌هایی بدون امکانات اولیه، ایجاد گشت ارشاد دانشگاهی، تشکیل گشت‌هایی با عنوان «تذکر لسانی» برای نظارت بر پوشش زنان در مناطق تفریحی از جمله سواحل دریا، ممانعت از سفر زنان «بدحجاب» در فرودگاه‌ها و حتی کنترل حجاب مسافران داخل هواپیما توسط حفاظت سپاه، به راه انداختن کارزار فاشیستی برای راننده اسنپی که به خاطر حجاب، دختر مسافر را وسط اتوبان پیاده می‌کند، تقدیر از آمران به معروف در رسانه‌ها، ضرب و شتم زنان «بدحجاب»، اعترافات تلویزیونی زنانی که به خاطر عدم رعایت شئون اسلامی دستگیر می‌شوند، ممنوع کردن دوچرخه سواری زنان، وارد کردن صدها ماشین ون به ناوگان نیروی انتظامی برای دستگیری زنان «بدحجاب»، گذاشتن جریمه‌های سنگین برای کسانی که در خودرو شخصی، حجاب را رعایت نمی‌کنند از جمله دستگیری افراد و خواباندن خودرو، اعلام شماره تلفن اختصاصی از سوی نیروی انتظامی برای گزارش بدحجابی، بخشی از پروژه سرکوب در دور جدید است.

در کنار این‌ها، برنامه‌های تلویزیونی که در جهت ترویج، تبلیغ و تشویق به رعایت حجاب اسلامی است، اختصاص دادن یک روز به عنوان روز «عفاف و حجاب» در تقویم جمهوری اسلامی و برگزاری نمایشگاه و همایش‌هایی با همین عنوان بخشی از برنامه ایدئولوژیک حکومت در راستای تحمیل و تحکیم حجاب اجباری است. این سرکوب‌ها شاید بر بخش کوچکی از مخالفان حجاب اجباری تأثیرگذار باشد، اما بر اکثریت مخالفان خیر. این را از پوشش زنان در خیابان‌ها و از مقاومت و درگیر شدن هر روزه آن‌ها با آمران به معروف در اماکن عمومی مختلف می‌توان فهمید که از دو سال پیش به اشکال مختلف و آشکارتر در جامعه خود را نشان می‌دهد. آشکارتر شدن، بی‌پروا تر شدن و همگانی‌تر شدن اعتراض و مقاومت در مقابل حجاب، منجر به واکنش مسئولین در سطوح بالای حکومت و نهادهای مختلف شده است.

در ۵ تیر امسال، به دستور روحانی، جلسه‌ای در شورای عالی انقلاب فرهنگی با حضور سران سه قوه و اعضای این نهاد تشکیل شد و سند حجاب و عفاف مورد بررسی و تصویب قرار گرفت و قرار است نقشه راه و مسیری که منجر به تحقق و اجرای اصول راهبردی این سند خواهد شد، مورد توجه

دین و دولت در هم آمیخته است، حجاب، نه قانون و فرهنگ بلکه یک مقوله سیاسی - ایدئولوژیک است و بخشی از روبنای یک نظام اقتصادی - سیاسی محسوب می‌شود. اما روبنای ایدئولوژیک ارتجاعی، صدمات جبران ناپذیری به انسان‌ها می‌زند. در این زمینه زنان جامعه ما و به طور کلی زنانی که در جهان اسیر روابط شکنجه‌گونه پدرسالاری و مردسالاری هستند، آسیب بیشتری می‌بینند.

سوال اینجا است که ریشه این روابط در روبنا و ستم‌های ناشی از آن در کجا است؟ ریشه همه چیز به شیوه تولید، یعنی شالوده‌های اساسی یک نظام اجتماعی بر می‌گردد. چرایی این ارتباط و راه‌حل آن در «چهار کلیت» مارکس به خوبی قابل درک است. مارکس می‌گوید برای تغییر جهان باید این چهار کلیت از بین بروند. «محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی را به وجود می‌آورد، محو کلیه روابط اجتماعی که برخاسته از روابط تولیدی است و محو کلیه افکار کهنه‌ای که از این روابط برخاسته و آن را نگهداری می‌کنند.» در واقع این روابط تولیدی حاکم در جهان است که سرچشمه لطمات اجتماعی و روحی افسارگسیخته زمانه ما است. در این روابط تولیدی، همه جوانب زندگی بشر در یک کار عظیم کلکتیو که میلیاردها انسان درگیر آن هستند تولید و بازتولید می‌شود. اما ثمره این تلاش عظیم بشری به طور خصوصی تملک و کنترل می‌شود.

حجاب اجباری در ایران، ممنوعیت سقط جنین در آمریکا و دیگر کشورها و صدها شکل دیگر از تحمیل روابط پدرسالاری برای حفظ این روابط تولیدی حیاتی هستند. به‌ویژه که امروزه بازار کار بیش از هر زمان زنانه شده است و در نتیجه استثمار سرمایه‌داری بیش از هر زمان زنانه شده است و نحوه کنترل این نیروی کار عظیم بشری نسبت به نحوه کنترل مردان، ویژه و خاص است.

جمهوری اسلامی از حجاب اجباری و از سرکوب و تحقیر زنان دست نمی‌کشد. زیرا بخشی از اصول کارکردی نظامش است و تا وقتی قدرت دارد این اجبار را با زور و سرکوب تحمیل می‌کند. آینده مبارزات زنان در ایران توسط مساله قدرت دولتی تعیین می‌شود و این قدرت باید در هم شکسته شود تا به عصر آزادی رسید.

مبارزه با حجاب اجباری نباید فقط مربوط به زنان باشد. تعمیم یافتن مطالبات درست و محقانه قشرهای مختلف به میان قشرهای دیگر بسیار ضروری است. تعمیم مطالبه توقف حجاب اجباری و توقف جدایی دین از دولت، به جنبش‌های اجتماعی کارگران، معلمان و دانشجویان بسیار مورد نیاز است و انسجام یافتن و اتحاد گسترده در سطح سراسر کشور میان مردم ناراضی از این حکومت در گروی این تعمیم یافتن‌های متقابل است. همه باید برای حق همه تلاش و مبارزه کنند. جنبش همگانی با همگانی کردن خواست‌های مهمی مانند توقف ادغام دین و دولت، توقف حجاب اجباری، توقف امنیتی کردن جامعه، توقف نابودی محیط زیست، توقف فقر و بیکاری و توقف جنگ‌های نیابتی جمهوری اسلامی در منطقه خاورمیانه تحت عنوان مقاومت. §

پانویس

۱. ذوالنور، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس: بحث حجاب به مانند کمربند ایمنی است
۲. غضنفرآبادی، رئیس دادگاه‌های انقلاب تهران: تبلیغات سوء کشورهای غربی علیه دین اسلام و ائمه اطهار باعث رشد بی‌حجابی و بدحجابی در کشور شده است
۳. نماینده خامنه‌ای در سپاه: کسانی که بی‌بند و باری را ترویج می‌کنند، می‌خواهند امنیت را از جامعه بگیرند

است. یعنی وضعیت بحرانی‌تر از همیشه رژیم. حاد شدن تضادها با آمریکا که تبعات سخت اقتصادی و اجتماعی را به همراه دارد، موجب شکافی بزرگ در هیات حاکمه شده است و جمهوری اسلامی به طور واقعی احساس می‌کند دولت و کلیتش در خطری جدی قرار دارد. این شکاف در حکومت در مقوله حجاب هم مشهود است. الهه کولایی استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران و نماینده اصلاح‌طلب سابق مجلس در صفحه توییت خود نوشت: «سیاست حجاب اجباری شکست خورده است. نه گشت ارشاد و نه کنترل اتوموبیل‌ها و رودررو قرار دادن مردم، این سیاست را اجرایی نخواهد کرد». احمد مسجد جامعی، عضو شورای شهر تهران هم به شیوه گزارش‌دهی و برخورد با حجاب زنان در خیابان انتقاد کرد. از طرف دیگر حکومت با امواج مبارزه و مقاومت بخش‌های مختلف مردم روبرو است. در نتیجه در این مواقع سیاست سرکوب و فاشیستی‌تر کردن اوضاع را در پیش می‌گیرد تا اگر از بیرون تحت فشار است، حداقل بتواند اوضاع داخل را کنترل کند.

حجاب اجباری یک گسل حاد و عمیق اجتماعی است و خط قرمز میان زنان و جمهوری اسلامی است. حجاب برخلاف تبلیغات حکومت و موافقانش تنها یک قانون و عرف نیست که ترمذ از آن جرم محسوب شود. بلکه یک عنصر تعیین‌کننده در ادغام دین و دولت و در به کار گرفتن مذهب در اداره جامعه است. به همین دلیل هم از ستون‌های حاکمیت یک رژیم دین‌مدار محسوب می‌شود. قبل از انقلاب ۵۷، روحانیت شیعه، حجاب را به‌عنوان دستور شرع به زنان تحمیل می‌کرد، اما ماهیت آن بعد از قدرت گرفتن جمهوری اسلامی، کیفیتاً تغییر کرد. این‌بار دستگاه تبلیغات، آموزش، امنیت، قضا و سرکوب پشت آن قرار داشت. به حجاب اجباری باید اعتراض کرد و آن را سرنگون کرد. نه فقط به دلیل اینکه اجبار است و مربوط به عصر جاهلیت و هزار و چهارصد سال پیش است، بلکه به این دلیل که یک محتوای اجتماعی به‌شدت منسوخ دارد و مهمترین علامت در مورد جایگاه تحت ستم زنان در جمهوری اسلامی است. در نتیجه، اعتراض و شورش علیه آن به معنای اعتراض و شورش علیه کلیت نظام جمهوری اسلامی است که در قانون اساسی آن، مردم بر مبنای مذهب و جنسیتشان، صاحب حقوق کمتر یا بیشتر می‌شوند. تحمیل جایگاه اجتماعی فرودست به زنان، در هر برهه از تاریخ در جوامع گوناگون به اشکال مختلف و با آئین‌ها و دستورات اخلاقی گوناگون صورت گرفته است. آئین‌ها و دستورهای اخلاقی اسلام در مورد زنان، دقیقاً در خدمت به همین امر است. یعنی، طبقه‌بندی کردن زن در جایگاه اجتماعی پست‌تر از مرد و دادن موقعیت کمتر از انسان به زن است. در جمهوری اسلامی، حجاب اجباری تبدیل به اهرم تعیین‌کننده و اصلی در تحمیل این موقعیت اجتماعی شده است.

خصلت حجاب اجباری به خصلت تاریخ منسوخ جمهوری اسلامی ربط دارد. منسوخ به چه معنا است؟ قانون شریعت در ایران قانونی است. یعنی دین و دولت در هم ادغام شده است. مقوله‌ای که مربوط به گذشته است و از بین رفته بود، حالا دوباره احیا شده است. این ادغام شدن و حاکمیت قانون شریعت، حکومت اسلامی را تبدیل به شکلی از حکومت فاشیستی و تبعیض‌گرا کرده است. بنابراین تلاش دستگاه‌های حکومت بر این مبنا که حجاب قانون است و ربطی به شرع ندارد، عوام‌فریبی محض است. اینکه حجاب، فرهنگ و عرف است هم دروغ است. به طور مثال گفته می‌شود حجب و حیا، جزئی از فرهنگ زن ایرانی است و حجاب بخشی از این حیا داشتن است. اما حیا، شرم و ... همگی سازه‌های فرهنگی مربوط به نظام اقتصادی و اجتماعی معینی هستند و تاریخ دارند. یعنی ابدی و ازلی نیستند و با تغییر نظام‌های مربوطه تغییر خواهند کرد. در جامعه‌ای که

تاریخ جنایت این نظام و کشتار زندانیان سیاسی را از یاد نمی بریم

آن فکر کنند علیه این رژیم هیچ مبارزه‌ای صورت نگرفته است و از وجود نسلی مبارز اطلاع نداشته باشند و ادعای فریبکارانه جناح‌های نظام در انحراف برخی از خط امام و بهبود اوضاع در پرتو بازگشت به این خط، به مذاق مردم ستمدیده خوش بیاید و نمایش‌های انتخاباتی سوپاپ اطمینانی برای معترضین امروز باشد. اغلب مجریان قتل‌عام زندانیان سیاسی در مناصب مهم جای گرفتند و اداره امور را در دست داشته و دارند، تا جایی که پس از سی و یک سال از آن فاجعه، ابراهیم رئیسی یکی از اعضای هیئت مرگ (هیئتی پنج نفره که در یک دادگاه فرمایشی حکم اعدام زندانیان سیاسی را صادر می‌کرد) به جایگاه قاضی القضات منصوب می‌شود.

زنان زندانی سیاسی

در نظام جمهوری اسلامی، ادغام دین با ساختاری وابسته به اقتصاد جهانی به وحشتناک‌ترین شکل ممکن ظهور کرد. علاوه بر رواج بیش از پیش بردگی زنان، شاهد اقدامات بسیار هولناکی نسبت به زنان زندانی سیاسی هستیم که اوج آن را در سال‌های ۶۰ تجربه کردیم. در آن سال‌ها زنان زندانی سیاسی در جنگی نابرابر به اسارت مزدوران اسلام درآمده بودند. تعالیم اسلام نه تنها حکم غنیمت جنگی را برای آن‌ها قائل بود بلکه جواز هر نوع تعدی به آن‌ها صادر شده بود. مجریان کشتار ۶۷، بر اساس دستور پیشوایان مذهبی خود مانند ششمین امامشان که درباره رفتار با زنان مرتد حکم کرده بود که «به کار شدید گماشته می‌شود و از خوردنی و آشامیدنی جز آنچه جانش را حفظ کند منع می‌شود و لباس خشن به او پوشانیده می‌شود و در اوقات نماز کتک می‌خورد» با زنان زندانی سیاسی به وحشیانه‌ترین شکل رفتار می‌کردند و برای نخواندن نماز روزی ۵ وعده آنان را شلاق می‌زدند. براساس احکام و احادیثی دیگر که بر این اعتقاد است که دختران باکره به بهشت می‌روند، به دختران باکره قبل از اعدام تجاوز می‌شد تا مانع از ورودشان به بهشت شوند.

مقاومت زنان زندانی سیاسی در دهه ۶۰ مثال زدنی است. خاطرات بازماندگان آن فاجعه گویای آن است که از روش‌های درهم شکستن زنان در بازجویی‌ها که امروز نیز در سیستم شکنجه زنان زندانی موجود است، استفاده از مسائل اخلاقی است. اتهاماتی مثل اینکه دلیل مبارزات آن‌ها را به ارتباط با جنس مخالف یا نیاز جنسی تقلیل می‌دهند یا اینکه آنقدر شعور زنان را نادیده می‌گیرند که اتهام فریب خوردن از مردان و مورد سوء استفاده قرار گرفتن توسط مردان را به آن‌ها نسبت می‌دهند و هیچگونه هویت مستقل برای خود زنان قائل نیستند و با تحقیر آن‌ها، در سال‌های ۶۰ تلاش می‌کردند تا مقاومت بی‌نظیر آن‌ها را در هم بشکنند. زنان زیادی در تابوت‌ها و زیر شکنجه‌ها جان دادند، اما تسلیم نشدند.

همدستان این جنایت

فاجعه کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ در رسانه‌های بین‌المللی منعکس نشد زیرا منافعشان حکم می‌کرد با سردمداران ایران تحت نام امنیت ولی به منظور غارت کشور و استثمار مردم، هم‌دست شوند. پرونده‌ی مربوط به این کشتارها برای همه جناح‌های جمهوری اسلامی همواره خط قرمز بوده است. برخی تلاش می‌کنند نقش خود را در این کشتار تا حد ماموران معذوری که مجبور به پیروی از فرمان خمینی بودند تنزل دهند. تعداد زیادی از بازجویان

سینه سرخان اوین را خنجر کین آختند
سربداران بهین را سر به دار افراختند
زان همه شوریدگان جاودان در شهر یاد
بی کسانه هر کسی را گورگاهی ساختند
آه، ای آذر مه آذر مگین با ما بگو
شعله‌های سرخ آذر را چه سان بگداختند
با کدام افسون مرگ ارواح سرگردان شب
بر هم آوازان راه بامدادان تاختند
وان لبان زخم چاک آن سان سرود سبز را
در کدامین گرگ و میش خون چکان بنواختند
هان بگو ای واپسین آوای میدان‌های تیر
کازمون را آرشان، بیکان جان انداختند
سینه بگشادند و رخ در خون خویش افروختند
این چنین پرچم به آئین سوی صبح افراشتند

تابستان ۱۳۹۸ همانند تمام تابستان‌های سی سال پیش یادآور بزرگترین جنایت در تاریخ جمهوری اسلامی است و واقعیاتی که امروزه شاهد آن هستیم، شروع جنایتی تازه را تلنگر می‌زند. هنوز زمان زیادی از فاجعه زندان فشافویه و به قتل رسیدن علیرضا شیرمحمد علی، جوان ۲۱ ساله نگذشته است که هر روز در اخبار، از بازداشت‌های مکرر فعالین سیاسی مطلع می‌شویم. این‌بار مجریان جنایت تابستان ۱۳۶۷ در سمت قضات و رؤسای نظام قضایی، حکم‌های سنگینی علیه معترضین داده و با وجود آنکه زندانی سیاسی هستند و باید اصل تفکیک جرایم در موردشان اجرا شود، آن‌ها را به زندان‌های مخوف می‌فرستند و در کنار زندانیان خطرناک قرار می‌دهند و با روش‌های جدید، به قتل رسیدن توسط مجرمین عادی، مرگ در اثر عدم رسیدگی درمانی و مرگ در اثر اعتصاب غذا و ... ، باز هم پروژه حذف مخالفین را کلید می‌زنند و دست‌هایشان را به خیال خودشان پاک نگاه می‌دارند تا رسوایی تابستان ۶۷ که خواب از چشم بیدادگران ربوده است تکرار نشود و حیات ننگین آن‌ها با فریب مردم ادامه پیدا کند.

سی و یک سال پیش، بعد از پایان جنگی فرسایشی که در ازای قربانی شدن جوانان و ویرانی کشور بود تا میخ ثابت نظام کوبیده شود، سران جمهوری اسلامی که همگی پیرو خط امام بودند، کشتار وسیع زندانیان سیاسی را در مدتی بسیار کوتاه اجرا کردند تا برای ستم و استثمار بی‌وقفه، امنیت داشته باشند. جمهوری اسلامی با این‌کار به مردمی که جرأت انقلاب کردن پیدا کرده بودند و با اعتراض خود زمینه سرنگونی نظام ستم و استثمار قبلی را فراهم کرده بودند، اولتیماتوم داد تا جرأت اعتراض نداشته باشند و بذر ناامیدی و سرخوردگی را در نسل‌های بعد بکارند. در طول مدتی که مردم در اقصی نقاط کشور با وحشت و عواقب جنگی خانمان‌سوز دست و پنجه نرم می‌کردند، زندانیان سیاسی که از سال ۶۰ تا ۶۷ به تدریج و به دور از چشم مردم از گوشه و کنار ایران اسیر می‌شدند، در مقابل دژخیمان وضعی از خود نشان نمی‌دادند و شکنجه‌ها بر باورشان اثری نداشت و از انقلاب سرخورده نشده بودند و در داخل زندان تعلیم یافته‌تر و آگاه‌تر شده بودند و زندان را به سنگر ادامه مبارزه تبدیل کرده بودند. وحشت رژیم از این آگاهی و قدرت باعث شد پروژه حذف زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ رقم بخورد تا نسل‌های بعد از

طرح دیگری که برای دادخواهی رواج پیدا کرده است، "عدالت انتقالی" است. در مکتب «عدالت انتقالی»، مجرمین، افراد یک رژیم (باند‌هایی در دستگاه امنیت و پلیس) هستند و نه نظامی که آن رژیم گرداننده‌اش است و نه حتی کل دستگاه امنیتی و پلیسی آن رژیم. نظریه «عدالت انتقالی» ریشه‌ها را دست‌نخورده می‌گذارد. یعنی ساختار به غایت ضد بشری امروز که انسان‌ها را به فلاکت می‌کشاند هیچ موقعی مورد ضرب قرار نمی‌گیرد و برای تسکین حال کسانی که مورد ستم واقع شده‌اند تنها عنصری از نظام به هلاکت می‌رسد تا دیگران در امان بمانند.

امروز باید صدای دادخواهی زندانیان سیاسی باشیم که سیستم قضایی موجود با ترفندهای ریز و درشت برای سرکوبشان برنامه دارد. باید با اشکال جمعی‌تر مقاومت، به مبارزات سیاسی در جامعه دامن بزنیم. تاریخ مبارزات زندانیان سیاسی در ایران سرشار از تجارب مثبت و ارزنده است. در دهه ۶۰، بارها زندانیان سیاسی با اعتصابات جمعی و با همکاری و همیاری خانواده‌های خود توانستند صدای مقاومت عادلانه خود را در داخل و خارج از کشور منعکس کنند و موجب ارتقا آگاهی سیاسی وسیع شوند؛ ما نیز باید به یاری زندانیان کنونی در بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی بشتابیم تا از تکرار فاجعه‌ای دیگر جلوگیری کنیم و پس از آن با محاکمه نظام جمهوری اسلامی و یکایک کسانی که در این جنایات دست داشته‌اند، راه و مبارزات جانباختگان دهه ۶۰ و تمامی مبارزان علیه این ساختار ستمگرانه را تا رهایی کامل از ستم و استثمار ادامه دهیم. §

و شکنجه‌گران و مقامات امنیتی دهه ۱۳۶۰، دستان خون آلود خود را شستند و لباس روزنامه‌نگاری و اصلاح‌طلبی به تن کردند تا گذشته خویش را از دید نسل جوان پنهان کنند و آن‌ها ندانند که شمار بزرگی از این دلاوران جان‌باخته، زانی بودند که بر بال‌های انقلاب ۵۷ در فضای سیاسی کشور به پرواز درآمدند، زنجیرهای سنت را شکستند و برای رهایی بشریت مبارزه کردند.

دادخواهی یا تبرئه

یک گرایش فکری، ترویج دادخواهی بین‌المللی در میان خانواده‌های زندانیان سیاسی است. آن‌ها تلاش دارند ظاهر حقوق بشری به ماجرا داده و کشتار زندانیان سیاسی را به شکل کشتار شهروندانی مظلوم نشان دهند که بی‌گناه اعدام شدند. این شکل از دادخواهی که روند مطالبات را به سمت "بی‌قانون" جلوه دادن جنایت تابستان ۶۷ سوق می‌دهد روش اصلاح‌طلبان برای پیشبرد شعارهای تغییر قانون اساسی و اصلاح نظام است. نباید فراموش کنیم که جمهوری اسلامی براساس قوانین مدون ساختار خود دست به این جنایت هولناک زد. اصل چهارم این قانون به‌تنهایی کافی است تا به سرکوب مردم و نیروهای انقلابی صورت قانونی دهد. در این اصل تصریح شده است که کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیره باید بر اساس موازین اسلامی باشد و تشخیص این اسلامی بودن هم بر عهده فقهای شورای نگهبان است. بر این اساس باید کلیت این نظام، به‌ویژه نظام قضائی جمهوری اسلامی را محاکمه کرد و نه صرفاً رفتار «غیرقانونی» مجریان آن را. شاخص این نظام حقوقی/قضائی، «الهی» بودن آن است و ادغام دین و دولت باید ریشه‌کن شود.

عمیان

مگان رایپنو

درست در زمانی که سلبریتی‌های ایرانی (ستاره اسکندری، مهدی هاشمی، رامبد جوان و طرفداران آن‌ها) چپ و راست رسوایی به بار می‌آورند و خشم مردم را دامن می‌زنند و مصداق این شعر حافظ بودند که "واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند، چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند"، در آن سوی دنیا یک زن ورزشکار قلب‌های زیادی را تسخیر می‌کرد. "مگان رایپنو"، کاپیتان سرکش تیم فوتبال آمریکا، نه فقط به دلیل بازی و قهرمانی در جام جهانی فوتبال زنان، بلکه به خاطر جنگ لفظی‌اش با ترامپ، خیلی‌ها را تحت تأثیر قرار داد. او در هیچ کدام از بازی‌ها سرود تیم ملی آمریکا را نخواند و گفت که بعد از قهرمانی به "کاخ سفید لعنتی" نمی‌رود. ترامپ هم به او گفت حرف نزنند و کارش را تمام کند. او بر طبق سنت قهرمانان ملی به کاخ سفید نرفت و در جشن قهرمانی تیم با تمسخر گفت که وقت ندارد به دیدار ترامپ برود. مگان که یک زن همجنس‌گرا است، مخالف و معترض به سیاست‌های ترامپ است. او فعال در زمینه حقوق زنان و حقوق رنگین‌پوستان است. یعنی تمام مواردی که ترامپ ضد آن‌ها است. زنان، همجنس‌گرایان و رنگین‌پوستان. رایپنو در مراسم قهرمانی تیم فوتبال زنان در آمریکا برای توصیف تیم گفت، "ما هم سفیدیم و هم سیاه، هم منعطفیم و هم سرسخت، هم همجنس‌گراییم و هم دگرجنس‌گرا و هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند ما را به هم بریزد". او همچنین خطاب به هوادارانش

گفت که همه در مقابل دنیایی که زندگی می‌کنیم مسئول هستیم و باید برای ساختن دنیای بهتر تلاش کنیم. او در پیامی خطاب به ترامپ گفت که رفتارش تبعیض‌آمیز است و او و افرادی مانند او را نادیده می‌گیرد و رنگین‌پوستان را نادیده می‌گیرد و مردم را نادیده می‌گیرد.

جام جهانی فوتبال زنان فقط یک رویداد ورزشی نبود. صحنه تبعیض بین زنان و مردان که در جامعه وجود دارد نیز در این رویداد مشهود بود. بی‌توجهی عمومی نسبت به مهمترین اتفاق فوتبالی در سطح جهان برخاسته از همین تبعیض جنسیتی بود و همینطور تفاوت دستمزد میان ورزشکاران زن و مرد که زنان ورزشکار بسیاری از تیم‌ها به آن اعتراض کردند. اگر مگان رایپنو‌ها در سطح جهان زیاد شوند و مشخص کنند که در کدام سمت ایستاده‌اند، امکان و قدرت تغییر این دنیا مهیاتر خواهد شد. اما مهم این است که او و همه ما که دغدغه تغییر شرایط حاکم بر این جهان را داریم، هدف را گم نکنیم برای تغییر شرایط و مناسبات حاکم بر دنیا که ستم و تبعیض به طبقات و اقلیت‌های مختلف را دامن می‌زند باید سیستمی که این شرایط را مدام تولید و بازتولید می‌کند از بین برود. درست است که ترامپ نماینده غیرمتعارف سیستم سرمایه‌داری است و با قشرهای مختلف مانند زنان و رنگین‌پوستان و غیره برخورد فاشیستی می‌کند اما دیگر نمایندگان متعارف این سیستم هم به اشکال دیگری این تبعیض‌ها و ستم‌ها را دامن می‌زنند و آنها هم در همه جای دنیا به اشکال مختلفی امثال مگان رایپنو و قشرهای مختلف مردم را نادیده می‌گیرند. پس هدف را گم نکنیم. هدف تغییر کلیت سیستمی است که مناسبات و روابط اجتماعی ستمگرانه، مردسالارانه و تبعیض‌آمیز را تولید می‌کند. §

رابطه «نقش مقدس مادری» در جامعه بورژوازی و ستم بر زن

سیمین خاوری

ی بچه اش را کامل کند. این اشتباه در اذهان وجود نداشته باشد که این مادر عامدانه از لحاظ معنوی بر فرزندانش مالکیت اعمال می کند. سیستم حاکم پیشاپیش این نقش را بر او سوار می کند. فرزند به واسطه تفکر ایدئولوژیک حاکم و علی الخصوص نظام آموزش و پرورش، به طور غیر عامدانه این نقش مقدس مادری را از مادر طلب می کند. نه اینکه فرزند تقصیری به گردن داشته باشد بلکه سیستم بورژوازی است که پیشاپیش چگونگی روابط اجتماعی افراد را منطبق بر منافع بورژوازی، منطبق بر حفظ وضع موجود جهت دهی می کند. ایدئولوژی بورژوازی بازتاب واژگونه و مرموز از واقعیت است. کارکرد آن عین محبوس کردن حقایق در انباری های قفل شده است که کلیدشان هم لاجرم گم شده است! ایدئولوژی بورژوازی طبیعتا سرسختانه در خدمت حفظ منافع دیکتاتوری بورژوازی عمل می کند. یکی از پایه های آهنین اش در خانواده به عنوان یک واحد تولیدی سفت و مستحکم شده و در تحلیل نهایی برای بازتولید نیروی کار و انباشت سرمایه داری اهمیت وجودی ویژه دارد. ایدئولوژی مسلط در عین حال که زن را کاملا مطیع خود کرده اما گویی لطفی بزرگ در حق اش می کند تا مسئولیت و کنترل فرزندان را به صورت معنوی در دست داشته باشد. خودخواهی که ذات سرمایه داری است در درون خانواده بازتولید شده و در نسبت با عدم استقلال فرزندان معنا می یابد. حس مالکیت، استقلال را از بچه ها سلب کرده و آنها را نیز از روند رشد و تجربه باز می دارد. بچه ها در مدرسه نیز همین ها را می آموزند. اما این وابستگی ایدئالیستی و معنوی فرزندان به مادر راه رهایی زنان را پیشاپیش به بن بست می رساند. قصد بر این نیست که این مسئله را غلو کنیم، رابطه ی خودمان با مادرانمان را به خاطر می آوریم که با چه تنش های بیهوده ای همراه است. البته که این تنش ها در سالهای نوجوانی و جوانی در نسبت با افرادی که از مسیر خطی خانواده و ارزش های سنتی آن خارج می شوند، شدت گرفته و عریان می شوند. اگر دختر باشند که تضادها به مراتب در جامعه ی به شدت زن ستیز ما عاصی کننده تر است. اینجا کاری به رابطه ی فرزندان و پدران نداریم، صرفا رابطه ی مادران با فرزندان را بررسی می کنیم که منطبق بر وجود نقش مقدس مادری است و حس مالکیت ناشی شده از دل آن، مالکیت مذهبی-معنوی است و با مالکیت عینی و حقیقی-حقوقی پدران ذاتا متفاوت است. از طرفی ستمی که مادران حمل می کنند، خشم مان را بر می انگیزد و از طرفی دردناک تر آن جا که به طبل استقلال فرزندان در برهه های جوانی خارج از منطق و خط مشخص ازدواج کوبیده می شود، چین و چروک صورت مادران عمیق تر شده و گسست از بند وابستگی ها و حسرت های تباه شده آن ها را در خود فرو می برد. بماند که مزدوج نشدن و خارج از عرف های سنتی زیستن در جامعه ی سرمایه داری تئوکراتیک، چه فشارهایی را بر زن و مرد، علی الخصوص زن اعمال می کند. زنان برای رها شدن بندهای بسیاری را باید بگسلند. نیاز سرمایه داری آن است که همواره از ارزش نیمی از بشریت که زنان باشند، بکاهد. امکان عصیان آنها را با انواع و اقسام ماشین های ایدئولوژیک خفه کرده و در خدمت به استقرار وضع موجود گسیل می کند. در چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) گام های عظیم و منحصر به فردی توسط مردم، تحت رهبری پرولتاریا در رابطه با رهایی زن و همچنین رهایی زن در نسبت با رهایی فرزندان، اجتماعی شدن کار خانگی و به طور کلی دگرگون کردن کارکرد خانواده در جامعه ی بورژوازی برداشته شد. فشرده

با روانه شدن هر چه بیشتر زنان به تولید اجتماعی، دول بورژوازی بیش از پیش ماشین ایدئولوژیکش را برای تبلیغ خانواده ی پدرسالار و اهمیت و ارزش معنا دار آن و در این راستا مادر خانواده به عنوان موجودی الهه گونه و مقدس به کار انداخته است. «نقش مقدس مادری» با هاله ای اسطوره ای، زن را در تحلیل نهایی به تبعیت از ایدئولوژی بورژوازی وادار می کند. این نقش به زن ارج و ارزشی می دهد که به عنوان موجودی ماورایی، احساس در مالکیت داشتن و کنترل بچه ها را در خود حمل می کند. در عین حال زن را از ارزش انسانی اش تهی کرده، اراده گری را از او سلب می کند و نهایتا اجازه ی پرسشگری و فعال بودن در عرصه ی سیاسی-اجتماعی را از او می گیرد. انسانها طبیعتا خطا می کنند. اگر از خطایشان درس بگیرند، به اصلاح رویکرد خود می پردازند و در نتیجه رشد می کنند و جلو می روند. تقدس مادری پیشاپیش امکان خطا کردن را از زن می گیرد و همواره احساس گناه کار بودن را به او القا می کند. برای مثال مادری که بچه اش را به مهدکودک می فرستد، همواره مورد هجمه ای از توهین ها و سرزنش ها قرار می گیرد. (اینکه وظیفه ی مادری را به درستی انجام نداده است یا فرزندش را از حق مادری محروم کرده است). مادر دچار احساس گناه شده و این احساس گناه او را در موقعیت تبعیت و وابستگی ایدئولوژیک که مطلوب اهداف بورژوازی است قرار می دهد. مادری که به عنوان نیروی کار فوق استثمار شده کار می کند، چه بچه اش را به مهدکودک بفرستد چه نفرستد، لاجرم با این افکار بی معنی دست و پنجه نرم می کند. موقعیت تحمیل شده به او تحت مادر مقدس، او را در صدد می سازد این نقش را به بهترین وجه ممکن اجرا کند تا از فشارهای ایدئولوژیک که او را مقصر می خوانند، فارغ شود. در این سیستم منسوخ به طور ماشین وار، مادر فرزندش را طوری بار می آورد که جامعه ی بورژوازی نیاز دارد. فرزندگی که منطبق بر ایدئولوژی بورژوازی ضروری است کاملا وابسته و مطیع مادر، بزرگ شود. در عین حال فرزند هم مادر را برای برآوردن نیازهای جامعه ی سرمایه داری تربیت می کند. در جامعه ی بورژوازی «فرزند امید یک زندگی موفق و پرمعنی است که زن هیچگاه تجربه نکرده است. فرزند کمک می کند که زن موجودیت حقیر و مطیع خویش را که از محدوده چارودیواری خانه فراتر نمی رود، قبول کند. فرزند معنای زندگی است. اما این تبعیت از فرزند، بدون پاداش نیست. بر مبنای ایدئولوژی بورژوازی، وظایف مقدس مادری، برخی حقوق معنوی را به زن ارزانی می دارد»* زنان در این سیستم منسوخ دیکته وار به این باور بی پایه می رسند که فرزندان تنها با حمایت از آنهاست که کامل می شوند. گویی اضطراب بچه در مواجهه با مسائل به روی دوش مادری است که به واسطه ی امتیازهای معنوی کلید امکان رها شدن بچه از اضطراب ها را در دست دارد. مادر است که در جامعه ی بورژوازی بی هیچ چشم داشتی وظیفه ی رفت و روب خانه، آب و غذا دادن به شوهر و فرزندان و نهایتا رتق و فتق کردن امور خانه را انجام می دهد و با حمل نقش مقدس مادری و ارضا شدن از طریق حقوق و امتیازات معنوی که هیچ پایه ی مادی و واقعی ندارند و منطبق بر ایدئولوژی سرمایه داری هستند، احساس مالکیت بر فرزند را درونی می کند. او می گوید بچه ی من فلان نیاز را دارد. می گوید بچه ی من از این مشکل به تنگ آمده و مدام در صدد است حال بچه اش را خوب کند یا به مفهوم ایدئالیستی با نهایت مهر و عاطفه نقصان ها

بورژوازی با تسلط دیکتاتوری بورژوازی و دامن زدن این دیکتاتوری به ستم ها و چه ضرورتا در فردا در جامعه ی سوسیالیستی با حمایت و هدایت ورهبری دیکتاتوری پرولتاریا از ستمدیدگان در جهت تحقق چهارکلیت و رسیدن به جامعه ای عاری از ستم و استثمار حیات دارد. البته با شعله ای خاموش نشدنی و همواره سوزان! باشد که جهان، دنیایی نوین، دگرگونه و حقیقتا عاری از استثمار و ستم را تنفس کند.

*نگاه کنید به: بروایل، کلودی. نیمی از آسمان (درباره ی رهایی زنان در چین)

ی اهمیت درک ستم بر زن در این شعاری نظیر مائو گنجانده شده است: «تا وقتی حتی یک زن تحت ستم در دنیا وجود داشته باشد، هیچکس واقعا آزاد نشده است.» محو ستم بر زن نقش مرکزی برای هدف انقلاب کمونیستی یعنی تحقق چهارکلیت (محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی را به وجود می آورد، محو کلیه روابط اجتماعی که برخاسته از روابط تولیدی است و محو کلیه افکار کهنه ای که از این روابط برخاسته) دارد. ستم بر زن بیش از پیش شدت گرفته و تضاد اساسی سرمایه داری را حادث می کند. این ستم دیرینه به واقع پتانسیل رهایی بشریت از ستم و استثمار، پتانسیل انقلاب کمونیستی را همواره در خود حمل می کند. مبارزه برای رهایی زنان چه از امروز در جامعه

نگاهی به تئاتر «آبی مایل به صورتی»

آزاده صمیمی

تئاتر «آبی مایل به صورتی» حکایت رنج های ترنس سکشوال ها و افراد دوجنسی است. این افراد در جامعه ایران مانند همجنسگرا ها و دیگر گرایش های جنسی، گناهکار و مجرم محسوب نمی شوند و امکان عمل کردن و تغییر جنسیت برایشان وجود دارد. با این وجود عرف جامعه هنوز هم این افراد را نمی پذیرد و مورد آزار و اذیت و تمسخر از سوی مردم قرار می گیرند. «آبی مایل به صورتی» به کارگردانی ساناز بیان روایتی واقعی و مستند از زندگی این افراد است. موضوع این تئاتر بخشی از یک گزارش بوده که توسط مادر این کارگردان در دهه ۷۰ برای یکی از روزنامه های آن دوره تهیه شده است، ولی هیچ وقت اجازه انتشار پیدا نکرده و در نهایت روزنامه هم توقیف می شود. یکی از این افراد که شخصیت اصلی این نمایش محسوب می شود، دفتر خاطرات خود را به مادر ساناز بیان می دهد و این سر آغاز اجرای این نمایش می شود. ترنس سکشوال ها از نظر فیزیکی به طور کامل زن یا مرد هستند ولی از زاویه ذهنی، احساسات، رفتار و تمایلات بر عکس جسم و فیزیکشان هستند. ولی دوجنسی یا هرمافرویدیسیم به این صورت است که در بدن آن فرد اندام های جنسی هر دو جنس وجود دارد. مثلا ممکن است دستگاه خارجی تناسلی فرد مردانه باشد اما ارگان های زنانه مثل تخمدان و رحم هم به صورت ناقص در بدنشان وجود داشته باشد. هیچ کدام از اینها بیماری یا انحراف محسوب نمی شود و با عمل جراحی می توانند به جنس منطبق با گرایش ذهنی شان تبدیل شوند. در نمایش، با زنان و مردانی که متعلق به هر دوی این گرایش ها هستند روبرو می شویم. بعضی از آنها عمل جراحی شده اند و بعضی هنوز نه. آنها افرادی با خاستگاه های طبقاتی مختلف هستند. از روستایی گرفته تا کسی که پدر و مادرش تحصیل کرده و پزشک هستند. ولی به خوبی می شد فهمید که افراد طبقه متوسط و بالا، آزادی بیشتری در ابراز گرایش و انتخاب شکل زندگی خود دارند تا طبقات پایین.

آنها از مشکلات و برخورد خانواده ها می گویند، در زمانی که متوجه می شوند آنها با بقیه یک فرقی دارند. از مصیبت هایی که کشیده اند. کتک هایی که خورده بودند، افراد خانواده زندانی شان می کردند، یا کلا طرد می شدند یا مجبورشان می کردند که به سربازی بروند و در آنجا مورد تجاوز قرار می گرفتند و یا وادارشان می کردند که ازدواج کنند و بچه دار شوند. عمل جراحی این افراد به جز هزینه عمل و داروهای بعد از آن، بسیار دردناک و سخت است. داروهایی که استفاده می کنند، عوارض متعدد و آزار دهنده ای دارد. در بعضی از افراد داروها تاثیر ندارد یا عوارض دارد و مشکلات متعدد جسمی را برایشان به وجود می آورد. خیلی از این افراد دوست ندارند عمل کنند، هم به

دلیل عوارض و دردهای بعد از آن و هم اینکه خودشان را همین طور که هستند قبول کرده اند. مخصوصا ترنس ها که هیچ اشکال فیزیولوژیکی ندارند ولی به دلیل برخورد نامناسب جامعه با آنها به این جراحی تن می دهند. آنها در مدرسه، دانشگاه و محیط های کاری هم مشکلات متعددی دارند. بسیاری از آنها به دلیل موقعیتی که دارند و یا آزار و اذیتی که می بینند، اخراج می شوند و یا ترک کار می کنند.

بعضی از آنها که وادار به ازدواج می شوند و بچه دارند، بعد از تغییر جنسیت و شروع زندگی جدید، همیشه با این دوگانگی روبرو هستند. فرزندان آنها تحت تاثیر تفکر غالب در جامعه و خانواده ها در مورد این افراد، آنها را قبول ندارند و احساس شرم و سرافکنندگی دارند. ولی آنها با تغییر جنسیت، احساسشان تغییر نکرده است. اما مجبور می شوند که با یک دلتنگی عمیق و بی پایان سر کنند و هیچ وقت فرزندانشان را نبینند. بعضی از آنها به دلیل همین تضادها، دردها، تحقیرها، سرکوب احساسات و فشارهای همه جانبه ای که از همه طرف با آن درگیر هستند دست به خودکشی می زنند. اتفاقات بد تر از اینها هم رخ می دهد که برای شخصیت اصلی این نمایش اتفاق افتاد. شهزاد، که قبلا مرد بوده، ازدواج کرده بود و از زندگی قبل از تغییر جنسیت، یک پسر داشت. او بعد از تغییر جنسیت ازدواج مجدد می کند. داروها به بدنش نمی ساخت و مدام باید بستری می شد. همسرش که او هم یک ترنس بوده و تغییر جنسیت داده به دلیل همین دوگانگی ها در مورد زندگی قبش و فرزندش که دارد دچار مشکلات روحی شده و شهزاد را ترک کرده است. شهزاد، چندبار در خیابان توسط پسرش مورد حمله قرار می گیرد و کتک می خورد. در نهایت، یک روز که در خانه تنها بوده به دست او به قتل می رسد. بعدها در دادگاه معلوم می شود که آن پسر، فرزند شهزاد نبوده است.

یکی از مهم ترین مقوله هایی که در خیزش دهه ی ۱۹۶۰ ظهور کرد و تا اوایل دهه ی ۱۹۷۰ ادامه یافت، به چالش گرفتن نقش های جنسیتی سنتی به طرق گوناگون و به ویژه از سوی جریان های رادیکال در جنبش زنان بود. این مبارزات هم در مورد آزادی سکسوالیته زنان بود و هم مشخصا در مورد همجنس گرایان. جامعه آمریکا در آن زمان همجنسگرایی را یک انحراف جنسی می دانست. جنبش کمونیستی بین المللی هم در آن زمان دیدگاه غلطی نسبت به این موضوع داشت و اصلا به آن نمی پرداخت و آن را رد می کرد. اما امروز تا حدی آن درک غلط گذشته از بین رفته و با اتکا به دو گسست «گسست رادیکال از کلیه افکار سنتی و گسست رادیکال از کلیه روابط مالکیت سنتی» این مقوله را می توان فهمید و برخورد درستی با آن داشت.

در جامعه ای که ما برای آن مبارزه می کنیم و خواهان آن هستیم، هیچ شکل از رفتار جنسی غیر قانونی نیست و ال.جی. بی. تی کیو ها از کلیه حقوق شهروندی برخوردار هستند، از جمله ازدواج و فرزند خواندگی. با هموفوبیا و فرهنگ تحقیر گرایش های جنسی متفاوت مبارزه خواهد شد.

هنر، برای که و برای چه

با روابط تولیدی و اجتماعی درهم تنیده هستند و در نهایت توسط آن تعیین می شوند.

واقعیتی به نام ستم بر زن وجود دارد که فشرده آن در جمهوری اسلامی به شکل حجاب اجباری نمایان است. دفاع از حجاب اجباری با نام امنیت برای زن، دفاع از ارزش‌ها و اصول یک طبقه خاص و شکل خاصی از جامعه است و ربطی به حریم شخصی افراد ندارد. یا دفاع طلبکارانه مهدی هاشمی از پدیده زن دوم، حراست از ارزش‌های ضد زن حکومت جمهوری اسلامی است. او به عنوان مردی که امتیازات مردانه‌اش از سوی نظام مردسالار دینی به او داده شده است، مورد سوال قرار گرفتن امتیازاتش را تاب نمی‌آورد و وقیحانه اعتراض می‌کند و با تقلیل مناسبات پشت این عمل خود به یک تصمیم در زندگی خصوصی، تفکرو جهان‌بینی خاصی را عرضه می‌کند که متعلق به یک جامعه مردسالار مذهبی است و از سوی طبقه حاکم اشاعه و حمایت می‌شود.

روشنفکران و از جمله هنرمندان، نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه خاص هستند و اخلاقیات آن طبقه را جلو می‌گذارند افکار و شیوه تفکر آن‌ها به‌طور عینی بیان منافع و جهان بینی این یا آن طبقه است (هر چند خودشان به آن آگاه نباشند). اما ویژگی خاص روشنفکران این است که می‌توانند تحرک اجتماعی داشته باشند، یعنی جدا از جایگاه طبقاتی و اجتماعی‌شان می‌توانند تفکر و ایده‌های خود را از یک طبقه جدا کنند و به سمت طبقه‌ای دیگر بروند. شرایط حاکم بر جهان باعث می‌شود توده‌ها به‌طور خودبه‌خودی ایده‌های بورژوازی را تکرار کنند و وجود الگوی روشنفکران انقلابی برای تغییر افکار خودبه‌خودی توده‌ها بسیار تاثیرگذار است.

روشنفکر یعنی کسی که به واسطه توانایی‌هایی که کسب کرده و آموزش‌هایی که دیده است توان کار با ایده‌ها را دارد. یعنی در مقابل کسانی که کار یدی می‌کنند، روشنفکران امکان این را یافته‌اند که کار ذهنی انجام دهند. خود این تقسیم کار حاصل جوامع طبقاتی است. در مسیر پیشروی به سوی جامعه‌ای که در آن طبقات از بین می‌روند و در جریان مبارزه برای تحقق چهار کلیت (محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه روابط تولیدی که این تمایزات را به وجود می‌آورند، محو کلیه روابط اجتماعی برخاسته از این روابط تولیدی و محو کلیه افکار ارتجاعی که این تمایزات و ستم‌گری‌های اجتماعی را توجیه و نمایندگی می‌کنند)، مبارزه برای از بین بردن تضاد بین کار یدی و فکری هم ادامه خواهد داشت. اما در جوامع کنونی، روشنفکران نقش مهمی در تغییر افکار مردم به عهده دارند.

افکار مردم بخشی از واقعیت عینی است. افکاری که حجم زیادی از آن تحت تاثیر جهان سرمایه‌داری و تکرار ارزش‌های آن است. درک اهمیت تلاش برای تغییر افکار مردم بسیار مهم است و باید برای آن مبارزه کرد و این مبارزه باید از همین امروز شروع شود. نیروهای اجتماعی مختلف که در نهایت منافع طبقاتی مختلفی را نمایندگی می‌کنند در کنش و واکنش مداوم با واقعیت عینی هستند. همه آنها برآنند تا روی شرایط عینی کار کنند و آن را در مسیری تغییر دهند که منافع آنها را نمایندگی کند. همین شرایط، ضرورت وجود روشنفکران پیشرو و انقلابی را نشان می‌دهد. §

در هفته‌های گذشته، اخباری از برخی هنرمندان در فضای مجازی و رسانه‌ها پخش شد که فضای جامعه را حول خود دو قطبی کرد.

فیلمی از ستاره اسکندری (بازیگر) پخش شد که در خارج از کشور بدون حجاب دیده می‌شود. شخصی که فیلم می‌گیرد او را سلبریتی خائن می‌نامد و از او انتقاد می‌کند. این فیلم در حالی پخش شد که او قبلاً در مصاحبه‌ای گفته بود خوشحال است در ایران بازیگر است و حجاب باعث امنیت او می‌شود و حاضر نبود در کشور دیگری، بازیگر شود. پخش شدن این فیلم باعث ایجاد واکنش‌های مختلف در سطوح مختلف شد. مخالفان می‌گفتند به حریم خصوصی ستاره اسکندری تجاوز شده است و باید از تکرار چنین چیزی جلوگیری کرد؛ او این حرف‌ها را زده چون مجبور بوده و در جمهوری اسلامی نمی‌توان حرف دیگری زد. موافقان هم می‌گفتند باید دورویی او را فاش کرد و...

در مورد دیگری، مهدی هاشمی (بازیگر) در ویدیویی اعلام می‌کند که مجدداً ازدواج کرده است (در واقع، زن دوم گرفته است). و همسر اول و دخترش این موضوع را رد کرده‌اند چرا که از آن اطلاع نداشته‌اند! و در ادامه می‌گوید کار رسانه، پرداختن به مسائل مهم سیاسی و اجتماعی است، چرا با پرداختن به چنین مسائلی سطح خود را پایین می‌آورند!

چنین وقایعی را نباید بر مبنای فرد یا انتخاب‌ها و تصمیم‌های فردی تحلیل کرد. ما با این افراد به‌واسطه نقش و جایگاهشان به‌عنوان هنرمند و قشری از روشنفکران جامعه مواجه هستیم. برای تحلیل هم باید سوالات کلان‌تر و اساسی‌تری از حق یا انتخاب فرد خاص جلو گذاشته شود. باید از خود پرسیم نقش هنر به‌عنوان یکی از جنبه‌های مهم روبنا در جامعه چیست؟ روشنفکران چگونه در شکل و شیوه تفکر جامعه تاثیرگذارند؟ چرا تغییر افکار مردم مهم است؟ روابط روبنای سیاسی، فرهنگی و هنری با روابط تولیدی زیربنایی جامعه چگونه است؟

هنر به‌عنوان یکی از اشکال آگاهی اجتماعی و جزئی از روبنای سیاسی، نقش موثر و فعالی در روند تکاملی جامعه و تغییر آن دارد. هنر و فرهنگ ارتجاعی از طریق مسخ توده‌ها به تقویت نظم کهنه و تولید و بازتولید مناسبات اجتماعی ارتجاعی یاری می‌رساند. در صورتی که هنر و فرهنگ انقلابی برای توده‌های انقلابی همچون سلاح نیرومندی است که پیش از آن‌که انقلاب فرا رسد انقلاب را از لحاظ ایدئولوژیک تدارک می‌بیند.

هنر، ذهن مخاطبش را به دفاع از آرمان و آرزویی می‌کشانند. این آرمان و آرزو می‌تواند عقب‌گرا و ضد مردمی هم باشد. هنر پیشرو و مترقی عمدتاً دیدگاه و جهان‌بینی پیشرو را به توده‌ها ارائه می‌دهد. در واقع مدام با تلاش برای تغییر ذهن جامعه به سمت و سوی خاصی روبه‌رویم. این سمت و سو یعنی له یا علیه یک طبقه خاص. پس هنر و هنرمند در نهایت و برخلاف ایده هنر برای هنر، مضمون اجتماعی و ارزش‌های طبقاتی خاصی را پیش می‌گذارند. هنر برای هنر معتقد است که هنر هیچ دیدگاه سیاسی یا ایدئولوژیک خاصی را نمایندگی نمی‌کند. اما روبنای سیاسی و ایدئولوژیک مسلط، واکنش‌های سیاسی مردم و اندیشیدن‌شان را جهت می‌دهد. افکار و فرهنگ و نهادهای جامعه از جمله عرصه هنر «حیات مستقل» نسبی خودشان را دارند اما، همچنین